

نادیه فضل

هوسباز

تو نگفتی که چرا دیده ی من - مژه ی من تر می بود
تو ندیدی شبی - وقتی که دلم پر غم و پرپر می بود
من کنار تو و چشمان تو درباغ هوس سرگردان
پیرهن و پوست تنت شعله ور و آتش و اخگر می بود
وقتی نومیدی تن و دوزخ رگهای مرا می پیمود
دیده ات مست و غزل بار نگاه و لب دلبر می بود
تو ندیدی که در خانه و دیوار همه گل باران
دست با دست من و دیده براه تو و بردر می بود
بی تو دنیا و دلم زلف زمستان زده ی شام چمن
خالی از شور، پرازوسوسه، اندوهی سراسری بود
تو ندیدی دل صد تکه، نگاه های تب آلود مرا
و تمنای ای که ایکاش مرا یاور و همسر می بود

یاد داری که کنار تو بهشت گل باور بودم؟
مشرق لطف و ترنم، سحرگلشن خاور بودم؟
می روم پرپر و ویرانه ز تو، تا که لیبی باز شبی
رقص رقصان بخوانم که گل ناز معطر بودم
چادر وسوسه و ترس ز گیسوی سیه بردارم
بنهم برسر گوری که ترا همسرودربر بودم